

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث: جایگاه مؤمن نزد خداوند متعال (3/12/1390)

مرحوم فیض کاشانی در کتاب وافی جلد پنجم روایتی دارند. وافی هم انصافاً از کتاب‌های بسیار نفیسی است، مخصوصاً بیان‌هایی که مرحوم فیض در وافی دارد. می‌دانید که مرحوم فیض در این کتاب، روایات کتب اربعه را آورده و تشریح کرده است.

در جلد پنجم، صفحه 733 روایتی را از کافی [ج2، ص353، ح8] نقل می‌کند و می‌فرماید:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَاطِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أُسْرِعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ؛ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغَنَى، وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ، وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ، وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ، وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»؛

امام باقر(علیه السلام) فرمود: وقتی پیامبر(ص) به معراج رفت، خطاب به خدای تبارک و تعالی عرض کرد: حال مؤمن در نزد شما چگونه است؟

یعنی مؤمن در نزد خدا چه جایگاهی دارد؟ حالا که خدا این همه انبیاء را فرستاده، وجود مبارک پیامبر را فرستاده، کتب آسمانی را فرستاده، حالا یک انسانی اینها را قبول کرده و مؤمن شده است، رسول خدا(ص) سؤال می‌کند که این شخص نزد شما چه ارزشی دارد؟ به عبارت دیگر این ایمان برای خود انسان ارزش فراوانی دارد و بالأخره او را به سعادت می‌رساند، ایمان انسان هر چه قوی‌تر باشد نفعش به خود انسان برمی‌گردد.

یکی از چیزهایی که ما از آن غافل هستیم، فکر می‌کنیم مسلمان هستیم بحمدالله، خدا را شکر و باید هم همیشه بگوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» □ ایمان و ولایت ائمه طاهرين(علیهم السلام) را داریم، اما غافلیم از اینکه این را باید تقویت کنیم، این را باید روز به روز قوی‌تر و محکم‌تر کنیم، چون این يك وادی هست که حدّ یقف ندارد که بگوئیم تا این مقدار ما ایمان داریم و تمام شد. لذا این نفعش به انسان برمی‌گردد.

حالا آنچه که رسول خدا(ص) در این روایت از خدای تبارک و تعالی سؤال می‌کند که به توضیح من این است که حالا این انسان حرف شما و دستور شما را گوش کرده و به قرآن و رسول و ... ایمان آورده، این چه شأنی در نزد شما دارد؟

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»؛ اگر کسی به يك وليی از اولیای من، (ولي یعنی هر مؤمنی) اگر کسی به يك مؤمن اهانت کند، با من اعلان جنگ کرده است، این با خدا حرب می‌کند.

«وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»؛ من زودتر از هر چیزی به کمک او می‌روم، به نصرت اولیاء خودم می‌روم

«وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ»؛ چیزی که من خدا انجام می‌دهم در هیچ چیزی تردّد نکردم، تردّد نه به معنای تردیدی که ما داریم، یعنی وقفه مائی هم در تحقق آن تردید نکردم، خواستم آسمان را خلق کنم با يك اراده کن فیکون، زمین را، عالم را، انسان را، همه موجودات را، در تمام اینها وقفه مائی در تحقق - آن هم نه در اراده - ایجاد نشد، فقط تنها چیزی که ممکن است وقفه مائی در آن ایجاد شود «كَتَرَدَّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ» آنجایی که می‌خواهم جان يك مؤمن را بگیرم، «يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ او از مُردن بدش می‌آید و من هم از اذیت کردن او و اینکه چیزی که بدش می‌آید را به سرش بیاورم کراهت دارم. «تَرَدَّدِي»؛ یعنی وقفه‌ی در تحقق، نه در اراده.

لذا در روایات قبض روح مؤمن هست که آماده‌اش می‌کنند برای قبض روح. گاهی اوقات این روح را تا نزدیک سر و گردنش قبض می‌کنند و دوباره به بدن برمی‌گردانند، آماده می‌کنند، این «تَرَدَّدِي»، شاید آماده کردنی باشد که الآن هم واقع می‌شود و در روایات قبض روح وجود دارد. منتهی عرض کردم معنایش تردید نیست.

بعد خداوند متعال می‌فرماید «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى، وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ»؛ بندگان من چند گروهند، بعضی از بندگان مؤمن من غیر از غناء، مصلحتشان نیست، مصلحتشان این است که آدم‌های مرفه و ثروتمندی باشند که ایمانشان را حفظ کنند. «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ، وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ»؛ برخی از بندگان مؤمن من کسانی هستند که مصلحت آنها در فقر است و ایمانشان با فقر حفظ می‌شود.

سپس می‌فرماید: «وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ»؛ انسان مؤمن اگر بخواهد به من تقرّب پیدا کند هیچ چیزی برای تقرّب به من بهتر از انجام واجبات نیست.

گاهی اوقات بعضی‌ها که دنبال سلوك معنوی هستند و می‌خواهند در وادی سیر و سلوك بیفتند، دنبال این هستند که چه ذکری را انجام دهیم، چه راهی را طی کنیم، چه عملی را انجام دهیم؟ در حالی که اینها غافلند از اینکه آیا واجبات‌شان را انجام می‌دهند یا نه؟ انسان اول باید خیالش از این راحت باشد، واجباتی که الآن برای ما هست از واجبات شخصی، سیاسی، اجتماعی، از کمک کردن به دیگران و یاری ضعفا، برآوردن حاجات دیگران که بعضی از اینها در حدّ وجوب است.

خود این نماز، من گاهی اوقات فکر می‌کردم در همین عمر متوسطی که تا حالا داشتیم، آیا همه وضوهای که برای نماز گرفتم درست بوده یا نه؟ آیا همه نمازهایی که خواندم درست بوده یا نه؟ واقعاً انسان متوقف می‌شود. آدم نمی‌تواند بگوید بله همه‌اش درست بوده، همه‌اش کما هو حقّه انجام شده. آیا تمام این واجبات که باید «عن اخلاصٍ و عن نية خالصة» باشد همه از اینها بوده؟ خیلی مشکل است. همین نمازی که هر روز با آن سر و کار داریم، آیا تمام اینها را من در لباس طاهر خواندم؟ تمام اینها را در مکان صحیح خواندم؟

يك روایتی مربوط به احوال برزخ و عذاب قبر هست که مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده که گاهی اوقات به بعضی افراد در

عالم قبر، ضربتی وارد می‌کنند بسیار بسیار دردآور. علتش را سؤال می‌کنند؟ می‌گویند تو یک نماز بدون وضو خواندی. حالا فرضش این است که عمداً این کار را کرده.

ما به اقتضای مباحث علمی می‌گوئیم اگر شرط نیاید، مشروط باطل است، اما دیگر زائد بر این فکر نمی‌کنیم خبر دیگری هم باشد. انسان بدون وضو نماز بخواند، یک نماز بدون وضو، این اثر را دارد. واقعاً باید گاهی اوقات یک تأملی کنیم در اینکه ما واقعاً چقدر واجباتمان را درست انجام می‌دهیم، چقدر از محرمات را ترک کردیم، آیا واقعاً تا حالا توانسته‌ایم هر چه حرام است را ترک کنیم؟ اگر خیالمان از اینها راحت شد، بعد برویم سراغ امور مستحبی و بقیه مسائل.

آن وقت اینجا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید «وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ»؛ در مرتبه دوم آنچه که مقرب انسان به خداست این نوافل است، که واقعاً عرض می‌کنم در درجه اول به خودم باید سفارش کنم؛ مراقبت کنیم نوافل را انجام دهیم. این نوافل یومیه را (هر مقدار که می‌شود) سعی کنیم جزء برنامه‌هایمان باشد. حالا اگر یک روز هم نتوانستیم بخوانیم قضایش را انجام دهیم.

در روایات خیلی آثار بر آن مترتب شده است. اساساً بزرگان ما فرموده‌اند که اگر طلبه‌ای بخواهد از جهت معنوی محفوظ بماند، بعد از رعایت و دقت در واجبات و محرمات، باید تقید به نوافل داشته باشد. واقعاً باید از اعماق دل و با تمام وجود از نوافل لذت ببرد. نوافل را به قصد ثواب نخواند، به قصد اینکه خدا حاجاتش را بدهد نخواند، این حتی با اخلاص در عمل سازگاری ندارد. اینکه انسان گاهی اوقات می‌گوید نماز شب رزق آدم را زیاد می‌کند، اگر انسان نماز شب را به این نیت بخواند، این اثر برایش مترتب نمی‌شود، آن نماز شبی که انسان فقط برای خدا بخواند، این اثر قهری را دارد، اما اگر انسان بگوید من نماز شب بخوانم برای اینکه رزق من زیاد شود، این اثر را ندارد، چون این منافات با اخلاصش دارد.

بنابراین باید نسبت به نوافل بسیار مقید باشیم و بعد ببینیم چه اثری بر آن بار شده است؟

«فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ» شخصی که نافله می‌خواند، محبوب خدا می‌شود، وقتی من او را دوست داشته باشم، می‌شوم گوش او.

الله اکبر! واقعاً چه مرتبه‌ای که حالا می‌خوانیم، فیض که می‌گوید ما اصلاً نمی‌فهمیم اینها یعنی چه؟

«وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ»؛ من می‌شوم چشم او، می‌شوم زبان او، این می‌شود مستجاب الدعوة که اگر چیزی از من بخواهد به او اعطا می‌کنم.

مرحوم فیض می‌فرماید: «وَأَمَّا مَعْنَى التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ وَ مَحَبَّةِ اللَّهِ لِلْعَبْدِ وَ كَوْنِ اللَّهِ سَمْعَ الْمُؤْمِنِ وَ بَصَرَهُ وَ لِسَانَهُ وَ يَدَهُ فَفِيهِ غَمُوضٌ لَا يَنَالُهُ أَفْهَامُ الْجُمْهُورِ»؛ اینها تعابیری است که ما نمی‌فهمیم، «وَقَدْ أَوْدَعْنَاهُ فِي كِتَابِنَا الْمَوْسُومِ بِالْكَلِمَاتِ الْمَكْنُونَةِ»؛ ما در کتاب «کلمات مکنونه» (که از کتب مرحوم فیض است) این روایت را آورده‌ایم، «وَ إِنَّمَا يَرْزُقُ فَهْمَهُ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ»؛ این رزق به چه کسی داده می‌شود؟ کسی که خودش از اهلش باشد. یعنی اگر کسی خودش اهل نافله و ... نباشد، و به این مراتب نرسد اصلاً نمی‌فهمد اینها یعنی چه؟ نمی‌فهمد خدا اُنْ او می‌شود یعنی چه؟ هر چه هم که ما معنا کنیم.

بعد کلامی را از شیخ بهائی (ره) نقل می‌کند «قَالَ شَيْخُنَا الْبَهَائِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي أَرْبَعِينَ مَعْنَى مَحَبَّةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِلْعَبْدِ هُوَ كَشْفُ الْحِجَابِ عَنْ قَلْبِهِ وَ تَمْكِينُهُ مِنْ أَنْ يَطَأَ عَلَى بَسَاطِ قَرْبِهِ فَإِنْ مَا يَوْصَفُ بِهِ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا يُؤْخَذُ بِاعْتِبَارِ الْغَايَاتِ لَا بِاعْتِبَارِ الْمُبَادِئِ وَ

علامة حبه سبحانه للعبد توفيقه للتجافي عن دار الغرور و الترقى إلى عالم النور و الأنس بالله و الوحشة مما سواه و صيرورة جميع الهموم هما واحدا؛ اینکه خدا، عبد را دوست دارد یعنی چه؟ خدا اگر انسان را دوست داشته باشد حجابها را از روی قلب انسان دور می‌کند.

ببینید ما چه مقدار گرفتار این حُجُب قلبی هستیم و چه مقدار از حقایق برای ما مخفی است. قلوب ما پر از این حجابهاست. خدا اگر انسان را دوست داشته باشد این حُجُب را از قلب انسان برمی‌دارد، حقایق را به انسان نشان می‌دهد، او را متمکن می‌کند که در بساط و حریم قرب خدا راه پیدا کند و حقایق را ببیند.

در روایاتی که مربوط به ائمه طاهرين (عليهم السلام) است، از ائمه سؤال می‌کنند شما ملائکه را می‌بینید؟ می‌فرمایند بله، «يَطْنُون فرشنا»؛ می‌آیند روی فرشهای ما می‌نشینند. این يك گوشه‌اش است. انسان این حقایق و وجودات را می‌بیند، این مأمورین واقعی الهی را می‌بینند، الآن خیلی از ماها می‌گوئیم ملائکه، اصلاً برای ما معنایش روشن نیست، نمی‌توانیم به این زودی باور کنیم. انسان اگر در مراتب ایمان قوی شد، به این مرتبه می‌رسد.

دوباره کلامی را از بعضی العارفین نقل می‌کند که اینها هم راجع به اینکه این مقام چه مقامی است، اینکه گوش انسان می‌شود گوش خدا و خدا می‌گوید من سمع او هستم، یعنی آنچه را که من بخواهم این می‌شنود و آنچه را که می‌شنود من می‌خواهم.

شما ببینید خیلی حقایق هنوز اصلاً به گوش ما نخورده، اصلاً موقعیتش پیش نیامده، اصلاً شرایطش حاصل نشده. مع الأسف ممکن است تا آخر عمر هم همینطور باشد، عمر انسان که تمام شد انسان وقتی از دنیا می‌رود، چشمش باز می‌شود «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛ می‌بیند عجب! چه حقایقی بوده که تمام این عالم دنیا در مقابل آن حقایق صفر است و اگر این آدم در این دنیا بر این حقایق اطلاع پیدا می‌کرد چه می‌کرد؟

این «كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»؛ یعنی آنچه که من بخواهم این می‌شنود و آنچه که این می‌شنود همان است که من می‌خواهم! یعنی خیلی از حقایق را می‌شنود، خیلی از حقایق را می‌بیند. الآن فکر، قلب و ذهنمان در دریافت معارف حقّه خیلی محدود است، باید اینقدر به این کُتُب مراجعه کنیم، يك مقداری اعتقادات خودمان را به قیامت، به معاد، به خدا، به اوصاف خدا ترقّی دهیم، آن هم اگر توفیق پیدا کنیم.

اما این انسانی که به این مرحله می‌رسد که «كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»، قلب این آدم دائماً مجرای فیض خدا می‌شود، حقایق را می‌فهمد. ما الآن از حقیقت نماز چقدر اطلاع داریم؟! از حقیقت واجبات چقدر اطلاع داریم؟! از حقیقت عبادت و بندگی چقدر اطلاع داریم؟! خیلی ضعیف. اما اگر انسان به این مراحل برسد، خدا حقایق را بر قلب او جاری می‌کند.

يك گوشه‌ی این حقایق؛ مسائل علمی است، شاید يك مرتبه‌ی نازل آن هم باشد، مراتب بسیار بالاتری از این مسائل علمی وجود دارد، قلب انسان قابلیت دارد برای اینکه به مرتبه‌ی نبوت برسد، به مرتبه‌ی امامت برسد، ولی این مرتبه را خدای تبارک و تعالی در برخی منحصر فرمود، اما از این مرتبه يك مقدار پائین‌تر برای همه امکان پذیر است، فاصله‌ی ما با امام معصوم (علیه السلام) چقدر است؟

اینقدر ما بیچاره، ضعیف العقل و ضعیف النفس هستیم، که برخی می‌گویند امام معصوم از علمای ما ده درجه بالاتر است، این معنایش این است که امامت را شناختیم، حقیقت امامت را نمی‌دانیم، حقیقت ولایت را نمی‌دانیم چیست؟! بر هر قلبی نسبت به يك مراتبی مهر خورده، حالا بعضی از قلوب مهر کلي می‌خورد و بعضی‌ها نسبت به يك مراتبی مهر می‌خورد.

خداي تبارك و تعالي همه ما را از مؤمنين واقعي قرار بدهد إن شاء الله.

و صلّٰي الله علي محمد و آله الطّاهرين